



ولک‌های شیرین جنوب

ضد خاطراتی قدیمی از تیم‌های خوزستان و ستارگان‌شان؛ جم، کارگر، نورد، ادهم، نیرو و الباقی

که برای اولین بار تاکتیک‌های گروهی‌تان بر محور بازی دسته‌جمعی چرخید؟ رفقای دهداری زبان در کام گرفتند و هیچ نگفتند که منشا این فوتبال در اصل از ترس! بود. از ترس رخ به رخ شدن و تن به تن جنگیدن با نهنگ‌های کارگر! اما خود می‌دانستند که دلیل آن همه پاسکاری ریشه در احتیاط داشت. به اعتقاد آقای دهداری فوتبال آبادان از آن روز بود که بازی گروهی و پاسکاری را در رأس برنامه‌های خود قرار داد. آن روز کارشناسان عامی به جمی‌ها می‌گفتند که شما با پاس‌های بریده بریده و فوتبال پاس‌محور، حریف را از پا در آوردید و دهداری با لبخندی می‌گفت لعنت خدا بر ترس باد! بیش باد! بیش باد!

جم با همه بزرگی و نوگرایی‌اش البته آغازگر فوتبال تاکتیکی در خوزستان نبود. آنها نوادگان ستاره‌های ازلی آبادان عزیز در تیم‌های جنوب بودند. همان آبادان عزیز که معمولا کلنی‌های متعلق به اقوام و مذاهب را تشکیل دادند؛ تیم ارمنی‌ها، بلوچ‌ها (تیم شاهپوری)، عرب‌ها، بوشهری‌ها (تیم روین‌تن) نخستین گنده‌های سازمان‌یافته محلی برای لذت بردن از سحر فوتبال و برنده شدن در آن بود اما جم که آمد جوان‌ها اعتماد به نفس بیشتری پیدا کردند. کبریم سال هاست خبری از دوچرخه‌سازی «منصور چارلی» و سکونشینان قدیم شاپوری نیست تا داستان آن فینال باشگاهی بین جم و کارگر را نقطه به نقطه و لحظه به لحظه تعریف کنند که ولک‌های سبزه‌گون سرزمین جنوب، چقدر با این تیم صمیمی قد برافراشتند و بعدها در فراق این تیم چقدر کمرشان خم شد. روزگار دو افسانه یادگار از جم را (دهداری و سالیبا) حتی از یاد برد که مظهر پاکدستی و وطن‌پرستی بودند. همان سالیبا که هر وقت در بیرانه‌سری با زنگ تلفن پرویزخان مواجه

دهند و توپ را سریع برای همبازی‌شان پاس داده و از صحنه خارج شوند! البته نه اینکه رسماً و واقعا از میدان در بروند، بلکه آنها فهمیده بودند که نباید با بچه‌های نهنگ تیم کارگر- که چند پیراهن بیشتر از آنها پاره کرده و تیم‌شان بر مبنای قدرت‌بدنی شکل گرفته بود- از نزدیک سرشاخ شوند. پس در تمام صحنه‌های بازی، هر گاه که سایه آنها را نزدیک خود حس کردند به نزدیک‌ترین یارشان پاس دادند و موقعیت مکانی‌شان را ترک کردند. برای عقب کشیدن از نبرد تن به تنی که در آن بازنده‌ای بیش نبودند، این بهترین تصمیم بود که خواستگارش در دل آنها بود و الحق والانصاف هیچ مربی‌ای به آنها راه و رسم‌ی از احتیاط و گریز و پاسکاری نشان نداده بود. داستان بسیار ساده بود اما نه برای تماشاگران. برای آن نظاره‌گران چموشی که در بازی همشهری‌هایشان همیشه دنبال دریبل‌ها و گریه‌فصانی‌ها و تحقیر حریفان بودند. این بار اما آنها واقعا از این همه پاسکاری منظم جمی‌ها شوکه و بی‌قرار شده بودند. با وجود تمام این گریز از نبرد تن به تن در میان جمی‌ها اما تیم سرحال و قلدر کارگر هنوز نتوانسته بود جوان‌های تازه به دوران رسیده جم را شکست دهد. بازی داشت مساوی و بدون گل تمام می‌شد که توپ با یک شوت سنگین از استادیوم خارج شد و به ناچار یک توپ یکدک به جمی‌ها دادند تا بفرستند توپ را از خیابان‌ها جمع کنند و بیاورند. جمی‌ها به محض اوت انداختن، توپ را به پای دهداری رساندند و او خود اصلا متوجه نشد چطور شوتی زد و کجا شوتید که ناگهان لهله از سکوها برخاست و توپ وارد دروازه کارگر شد. بازی که تمام شد قهرمانی جمی‌ها یک مزه داشت و سوال باران تماشاگران آبدانی، یک مزه دیگر. آنها از جمی‌ها می‌پرسیدند این سبک پاسکاری را از کجا آموختید

بچه‌محصل که تیم جم را پایه‌گذاری کرده بودند در صدد فتح دنیا بودند. یکسری بر و بچه‌های لاغرمردنی کم‌تجربه که هوای قد کشیدن داشتند در فکر تشکیل گنده‌های افتادند که شانس‌شان زد و بر اثر یک اتفاق اتفاقی اعتبار یافتند و آرام آرام سری بین سرها در آوردند. شاید این جمله سنگینی باشد همچنان که دریبل‌محوری در تیم‌های خوزستانی بر اثر اتفاقات تصادفی بود، پاسکاری هم در این مجموعه بر اساس تصادفات تصادفی روی بورس قرار گرفت. این اتفاق اتفاقی در اواخر دهه سی رخ داد. در مسابقات قهرمانی باشگاه‌های آبادان که همان بچه‌های لاغروی جم به سیم آخر زدند و حریفان را یکی پس از دیگری انداختند و تا فینال رفتند. آنجا در دیدار نهایی، رقیب‌شان را که غول یازده‌نفره‌ای بود که بچه‌محصل‌های شرمروی دهه سی را یاری درگیر شدن با آنها نبود از جلوی پا برداشتند. غول‌های تیم کارگر آبادان می‌دانستند که جمی‌ها حریف‌شان نیستند و با بشکن زدن از سدشان خواهند گذشت. انگار که فیل به مصاف فنجان رفته بود. نتیجه بازی چنان قابل پیش‌بینی بود که جمی‌ها شکست را پیشاپیش قبول داشتند و می‌دانستند که پیروزی جم بر کارگر، کار یک عده بچه‌محصل خجالتی نیست که هنوز راه و رسم درندگی را یاد نگرفته‌اند. می‌دانستند که حریف گردن‌کلفت، آنها را به عنوان لقمه چپ‌شان درسته قورت خواهند داد. اصلا از روی همین ترس و پذیرش شکست بود که فلسفه چیزی به اسم پاسکاری در فوتبال خوزستان رو آمد. آن روز جمی‌های بی‌تجربه که هنوز دهان‌شان بوی شیر می‌داد چنان واهمه از حریف داشتند که ناگهان در حین بازی، به صورت فی‌البداهه تصمیم گرفتند هر گاه که در مقابل غول‌های کارگر ظاهر می‌شوند تن به نبردهای تن به تن



ابراهیم افشار

Ebrahim Afshar

«توتال فوتبال» مدل اروپایی را اولین بار در ایران بچه‌های جم آبادان راه انداختند که آن هم البته ریشه در ترس داشت. همان عنصر ترس که منجر به سعادت تیمی‌شان شد. تازه بعد از آن بود که برای خویشتاوندی با اصل و نسب فوتبال برزیلی جنگیدند و دیگر طوری شد که در اعتقاد همگان تکنیک‌های انفرادی با شیر مادران جنوب در رگ و پی ایشان افتاد. خوزستان از همان روزهای اول که فوتبالش را استارت زد محور آن را بر اساس تلفیقی از بازی فردی، شیرین‌کاری و دریبلینگ بازیکنانش نهاد و همیشه چند رقصنده و ساحر در میدان داشت که فوتبال را با فلسفه هنرهای افسانه‌پردازانه شرقی بیامیزد. در آن روزهای نخست راه‌اندازی این بازی وارداتی بود که جنوبی‌ها بر اساس مزاج گرم خود، به دنبال این بودند که فوتبال دلچسب را جایگزین فوتبال سرد ریاضی کنند. همین تفکر بود که در میان نسل‌اولی‌های خوزستان این تعلق خاطر را پررنگ کرد که وقتی توپچی‌هایش صاحب توپ می‌شدند، دیگر آن را با هزار قسم و آیه هم پس نمی‌دادند. اول بار که خوزستان، فوتبال پاسکاری‌شده را به چشم دید مربوط به نسل اول شجاعانش، نسل دهداری و تیم جم آبادان بود. آن روزها یک عده

1